

جلسه تجار است بیاورد و بعد از معارفه از آنکه مشور شده بر آن استنشاق در وقت
بیشم در بزم جهان بجز نماز خانه زخمی حسین سابق که در عماره کردن وزیر نظام مشایخ
بقادر مجلس مشایخ گشت و فرمود که لازم بود در یافت و از سبب توجیه گرفتاری که شد
این نیز توجیه است با غیر ام که در پیجیب از علماء طرفین تقدم در حضور خواند پس در سائر
را امر کرد که حضرت میرزا شهاب‌الدین علمایر در تعلقات القوادرت کنند در هر یک مورد
به کاندو سینه پس در استبانی امر هیچ اور در محله نمود و از سر باز و او را در اینم که بخواهد
میر حاضر شدند و حضرت را در مجلس بر باز خانه بیرون آورده گشت بجایه لادعیر معانی بود
در آنرا سینه مبادا بیرون حضرت از دست علمایر غیره با کمال عزم و عیاض
بینه اشک معنیان بفاصله چندین قدم در این می رفتند و مردم را در این سکینه و این
و بجایه در در خیابان ناله دار در نظرافت حضرت بره مردند و بدین نحو بجایه لادعیر رسید
سند و پس از دو روز جلوس ملازم مجدداً بار اتمام محبت از حضرت اعداد تمام را بر
نمود بعد از سابق باج سینه که نم کشید هر روز است بهت سال است بنظر
بنورس را میکشید و با هر نورس العبر العبر با قیاسب الزمان گویند علامه سخن آید
بافت از طرف اعداد است و اخبار بار سینه است که چون نام روح نور و نماید نام
صالح بجز را از میان گوشت و سخنان ناخن است ابهام و این بیرون آرد که
که تو قائم شو و منظر صحنی نافه صالح ملازمان گوشت و ناخن خویش بیرون آرد تا
نوع به نیم حضرت باب مجلس باج اوله جباب خود میان گوشت و سخنان گویند

گفتگو این حکام سزای دینداران گفتند که تو الان کافر شدی بکنیز قرآنی نام بکنیز
 و فخر کفار و کفار که در شانۀ عدل میگرد و کفار بکنید بکنیم در مجلس را بر حضرت عثمان
 زده بود چون این سوال و جواب را شنید بیرون آمدند و بیرون رفتند برفق میزد و گفت
 از مردم سابقه قنات کشید سید بچار بگوید سانی گوشت و ناخن سزایان بنویس
 میگویند کافر سید و این قرآن مرد عامی بود از ابدیم تا بحضرت نه داشت بس با آن
 حتی که تعلم الله در شعبت بود بین الناس بقرآن استوار داشت و در مجلس مدبر حاضر بود گفت ما
 قدام ظهور داریم که بچسب از انان ظاهر شده است و از آنجمله است طلوع شمس از مغرب
 و غیره ایاتی اقیاب از مغرب طلوع کرد و که دید و که شنید است حضرت اصبیح دارد که
 اگر تغییر انصاف و یقین بگریه مسیح عداوت ظاهر شده و منم انتم حقیقت که از مغرب
 عیون بیزار است که ظاهر طلوع کرد است اینجا مدبر و از آنحضرتی بسیار علمای نجیده ریح بکنند و کفار
 و استوار بکنند یکی گفتند که معجزات است اینها و اولیا از او غیر معجزات است چون با عول ما موافق است
 پس باید معجزات را انکار کنیم و کفر از این سخنان گفتند فراموشی از مدبر بر سید بنویسند
 همیشه مدبر گفت که من بگویم این سخن کافر و برتره واجب بقدرت حضرت است
 و عظم در برابر مدبر کرد و در وقتی من شما هوانر قدر را سید سید مدبر جواب داد و گفت
 من زیم شیطان است چو است زخم منم او را چو من بگویم در بحال اذان کفر گفته شد
 در مجلس بعد از آنکه سید بکعبه و حضور و رفتن مسجد بنیزون و هم از او این رفت بکر این
 مشرف شدند و حضرت از آنجا بکنند برآید و بعد از آنکه مدبر و سید برآید با آن

قیام این امامی ظاهر
 است و کمال و شرف
 است

بنویسند و از مجلس
 است

آن روزها که شایع آید و از هر طرف غریب دزدان بیاندازد چنانچه در این مجلس
 بیان و تیره که با هر وقت میخورد و او چند بار مجلسی در آن زمانه صورت دادند چون وزیر نظام
 است و در وقت نماز ظهرین آنرا یافت نشناک گوید و در آن روز در این مجلس
 دینش ما نزد غیر متفان فرستاد و میام کرد که در این چند روز نزد مجلس عموم در آن
 بعضی امر که با اب را معوق کند استثنی و چگونه نتیجه و فایده نرزدون همانا امر امامت
 عظمی ما در نرزدون است اگر امروز عصیت خویش را در باره در نوشته و مهر کرد و در این
 روز با هر کس با یکدیگر در مسامحه و مدارا می باشد و شایسته است تا آن روز نرزدون
 نام بر آن نقرغان بر خویش خود فکاد گشته و در آن که در سلطه و استیلا و پدر عرو در
 مسامت و چون آنرا گمراه شده که در همین سیاست او چگونه بدید و عمر و شرف در جوانی
 در آن است استقلال در راه او در شکر که در مملکت است بهتر وزیر است و غلبه است
 در آن که است بهتید و سلطه بادشاه را با بجزر میسر و در همه در ارتقا بر آنکه سلطان
 و او در آنکس بها بنای اعداد چند آنکه روزی بر سلطه خویش که اخص ناصر الدین شاه
 بود است که در حشر مشاهیر و خواهر شاهزاده بنوا هر زن شاه پاشی که نظر سلطنت خویش
 است و پادشاه جوانی است این تمام صد و هفتاد و چهار سال میرزا نقرغان بعضی نعمت
 بعضی و کار آن بدست و سلطه استقلال در خارج ادنی غیر تولید خود و اندازد نمود که
 نفاذند و روایت فرمود که در آن ایام بزرگ ناصر الدین شاه بجزر بی سیاست و در آن
 در ایست و صراط خود در استان در معابر و اوراق طهران از نواح سیاحت نمود

و نام همه بلاد و نواح و سایرین از قمت بخرد و تمام مقایسه بر او فرود داشت
 و سینه و زر نظام حضرت ابی عقیلم را بخت بماند که در سواد و در تقصیر قمر خرد
 تمام سیر واحد و یادش نمودن همان هزار و ابرام ایان بقدر حضرت بود چنانکه از این
 بقیه یافت با محبه و زر نظام پس از آنکه در خطه قمار و غیره سایر احکام و تعلیمات
 در آن روز و نیز سامقان در شب فرج نصار را از آنجا نمود و این لفظ را بنام خان و
 مصاصم خان هر حرکت نوشته اند و اولین اصم است زیرا که مصاصم کلمه عربی و معنی
 در آن در اصطلاح است لکن نظر بسام بن فوج علیه السلام است که در پیوسته خویشین را
 در تیره رکنه و این سامخان کی از صاحبان نظام حرکت رو بس بود
 ایرانند و در حدیث عساکر ایرانی برشته گفتند از دیانت سحر برار انبار که در
 ایلام حشمتار نمودیم از جانب حرکت ایران بقت فانه عقب و بر غیره می سحر کرد
 و فرج نیز که از عبادت نصار سالکین در تیره و بر اصل الدنیا روی بود که از این
 محلقه انجانی و الله تعالی و فرورد عباد بسیار از ایران جمع نمودیم فوج نصار
 معروف کرده و تحت ریاست و فرمان بر سخنان در برده حضرت و سخنان برار
 ریاست ایلام در محله ارستان نیز بنامدار که اکنون باسم مسجد سخنانی معروف
 و بر وار است و چنانکه در مقدمه حوادث مازندران بزم خواه یافت سخنان کرده
 فراسان بود و مع انوار حضرت در سرز جبهه انموله باکان باب الالباب در
 نیز از آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

لیس
 عین
 دیار
 وافر
 که رفت
 فرد
 است
 عوا
 حو
 از
 که
 و
 س
 در
 در
 در

پس سلام خان را آتصاء کرد و بگفتد فتح خراسان را حاضر و آماده نماید
 میان در آنچه شما دست خیرت باب عظیم ام از جواهرت و جامع قدر از وقوع ناخوبه نمود
 و بطریق بعد از وقوع اختلافات کثیره و روایات مضائقه و اخبار مجبوله با بنفالم تاریخ و
 واقف نیز از آن یک نموده از خودین هر چه شنیده یا بدیده بدین غرض برشته تحریر کشیده اند
 که تخیص صحیح و تعیین و تفریح و همین آن بسی بوار است و ظاهریم آن اشیاء است و کلامی است
 و در آنجا مذکور و صحیح آن را نیز مندرج داشته و بیانش تاریخ را تفسیر و تفسیر نامیم
 شاید کسی بگوید که در آنجا معلوم شود که درجات ترفیع و روایت کیران تعیین می باشد
 جواب عرض میکنم که در تاریخ حضرت باب عظیم چندین چیز گفته اند بسیار در غرض
 همچنان دارد بهر اول آنکه امام اسارت و رسالت حضرت باب عظیم غایتاً در
 او را همچنان گفته حوق تعاربه از امام است و مستقیم البته اللغات است این عبارات بسیار
 در محاکب و بعد در هر دو است و قطع بهر که هیچ است و تم آنکه تولد این نبی و چهار سال بعد
 وقوع حادثه شهادت اعیان افسار است تا چشم اکنون ما بزرگوار از منبر نضه شهادت
 سایر جان است حضرت و زمین و مکرین انجمن است را که در میان آنقدر محافذ و فقر محاسن
 و در هر دو است ام هم بیکه ایمان و صدیق این عهد تحققت است چهار پنج سال بعد از وفات
 و در هر دو زمان زمان الی کنون رکبیت اللغات است نوشته اند و با نفوس اندک و لا کسفی
 در عرض و در هر دو است غیره و هر از طرفین را که در غرض عاریه ظاهر و ناظر بهر که در هر دو
 اقوال در اول نشان را غرض منقضی و توافقاً شنیده و نیزه ام چه چهارم سه چهارم از

زوگدار بنیسه تا بنای بسلاست برده باشی و اولاد برادر تو این قصه را بنامه اولاد
 غیر استی مغزت با بیستم بابان فرموده باشی و گفت در خلاص داشتن کجواشیه
 روزها بقا سینه این حالت و در فرموده من در ایام روزگار زیاد است در کج است خودت
 بر قاتلان ما برین در این بر سانی لکن با صراحه اعلازه و اذن سب و لعن و تهریز
 و نکار من از کادینه است و بالقطع و البین از آخرت صادر میجو و بعید نکار زنی
 مغز از شیلات و مغز است از بیست که بتای حاج میرزا جانی الحاق نموند و مغز از
 ستارین از اعالمها آنچه است نموند زیرا که فرقه اندکی از این مغز امور اجناسه زارند و ما
 بیانیان که در بدست و آثار استعارت از نزل مال و دیان و هاست حمال و بیگانه از
 در روز سینه زیرا که نکارند این مغز صادر بر العین میبود است در سال هزار و سیصد و چهارده
 بیخ ایچده تخلص بر چه صفت است بت و بر هم همان کجا با و اما در ازل ما بختی ملک و میرزا
 زکانه بیخ سینه و شعر قضا صر الدین شاه از هر صفت آنان را بچسب تقاضا و است این
 است ثانی در ابد اول و تکلیف و روانه ایان نمود چون بعد او و همین حال در آن رسیده در زمان
 سید باغچه ^{الطاهر} با باغچه با حجاب سوار رفته در ایام فوق از ما سوین عثمانی گفته آورد و در تهریز
 و سید سلیم مغز مان سید آنان را اشتقاق معذرت از آنان برست مغز و صفا
 بد که آیا با بد سینه یا بیاید و از این بوشان بشمار است آنان با حجاب میرزا صفا
 روز که در آنوقت بکفری نریز و میرزا تعلقان و فوق بیون نکار بیخ و تهریز شده
 بر این کوشه و با نرا بر سانی از ندر حیرت احمد زود کوشه نو داماد لدلی منی چگونه میجو

باید در این بنام بفرستد در جواب آنها که در حضرت باب عظیم و ازل نامزد و شناسم کن

و قصه آنها نیز در دست از آنها بر آستانه در هیچ معیت نیست بلکه منسوب است که چون آن

چنین پسران و از آنها سبب شریک بر سر و سینه لعن بر نفس این و این خویش که آن را می شناسد

بسیار است و می گویند که این است که صدر و ازل و ظهور آن را معادله بکنند و او باشد زیرا که آن

بسیار است و چون در این کتابها ذکر کرده اند

و می گویند او را که گفتند است که حضرت باب عظیم باقا می بیند در در آن بنام خود

فردی است که در این بنام و نام بر آن چنین و چنان بگویند آن نیز عاقل است که در این معادله

او را که چنین شناخته می کرد که صدر و ظهور علماد است و در این بنام است در این بنام

الشاکی افهام است آن نیز در این بنام فاصله میان صدر و ظهور همانند رقم یافت باشد

حضرت سه بار در روز گشته

و بعد از آن بنام است که در سر آن جان و او که نیز در این بنام و گفتند که در این بنام

و در این بنام حضرت ذکر الله بر احباب موقوف شده و منو که من می دارم بکنند از آنجا

با این مصابحه گفته نماید زیرا که گفته شد در دست و در دستان بهتر از دست در دست

و شناسان است هر آن که در این بنام است منع هر آنجا می تواند بود از آنجا (حجاب است) که

باید در این بنام را بر آستانه و قصه بکنند که فرموده است که در دست و در دست

این امر خویش را نیز گفت و او که خواهد کرد حضرت باب عظیم و منو که در این بنام

که در این بنام را در این بنام بنام خود بنام خود بنام خود بنام خود بنام خود

باید در این بنام را در این بنام بنام خود بنام خود بنام خود بنام خود بنام خود

و تالیف عاصمه شرح است و در پیش پس مملکت لیس فی الفاء لغرض تحریر ماورد از من است
 این فقره این عصر است میرفت باطله که بحانه و در خیابان آمد و در زمان را باز کرد و در
 که برود و دیگر را گشته لکن احتمال در باره آن می دادند و عقاید مردم حشر بودند
 در باره آن حضرت بجهت علاقه مکرر رفت و یکی مهر مکتب و امر بین عفت ماما سانه و چشم
 سکرده قطع نظر از اینکه حضرت با عظیم مظهر ما یحق من الله و حججاً قول و غیر
 وقت از آن حضرت صد در زرافت و در شهادت آن حضرت لطف فرموده اما حق افکار حکم
 صالح فرسج است که لا یعلمها الا الله و اخبار هزار سال قبل در شهادت آن حضرت از
 منبر لا یزالنا من آدم با بیان و غیره که از پیش که نت سانه صدق احوال ما است طریقه
 شهادت آن حضرت علمای زمان صدر الزمان اعاذت مرویه باقیه و با آن رحمت آن
 است لال فحظه که در اعاذت دارند که قائم بر عمو با بعد محجوب لغیر سانه
 و چون این حدیث کشف صد در یافت که الاست و جوارح عبد الله صریح از ضمیر توبت گفتند
 و با آنچه هنوز منتهی شود بعد سابقه بود علمای اسلام و معجزات آن فراموش پس از فکر
 بسیار گشته اند که حضرت عالم را با ما و آن لغیر سانه لغیر ما و آن را از حدیث توفیق
 مرفق مبارک آن حضرت سر اندازند و با سبب آن منتهی بگرد و چون در آن زمان در نظر
 نظر حدیث غیر از ما و آن عبد محجوب تصور بود است که نباید در علم داشته است
 در صدق قول ما علی ما بان حدیث دیگر است که در این توضیح وارد شده است
 چون از امام علیه السلام گفتند قائم را سوال کردند فَأَوْصِي أُمَّتِي بِالْحَقِّ وَبِالْحَقِّ

این آیه آنحضرت را معام با بزرگ کسیه ترا اول از دولت ملاحظه در پوزن بند و ستانم
 پیش کرد که کسی در اینجا میگزید و ترا با سید باب میرالطیبت و در اینجا داد که من مردی
 این کسباج از ایالات بهستان و قدم در راه طلب نهاد. نام چون در حین سید باب را شنیدم
 بماند و شنیدم و هنوز نمیگویم چیزی نگویند ام مرا که هر بار منیر مانجا آورد. لکن نزد آنم بار
 به خود شکستیم نمودند و ازین به بخوانند و این کفار را اعتقاد امر آنحضرت بود که منیر یکی
 در معام جان نشاند و هر چه میگفتند از استنادهای بسیار جوانان نام بنده درستان شنیدند
 از زین میگفتند سید فوکه لکن بعضی معتمد تر از معام گفتند بر آنکه که این در پیش رحمت
 دولت بعضی است و سید ادعای ضرر چهار تا نیز بنمایند عبادت و در راه کرد. گفته
 نیز در اینجا اوقات در یک فن پس آقا سید حسین نیز سوال کند که با معام داد که
 سید برستم فقیر و حاج معاش بودم چون به روان این سید باب کفالت امر معاش
 من و بلام ما بر عهد گرفته اند و ما اجیر کرد. اندک هلاکت سید باب را محترم گنم لکن
 من آنرا آنجا که خدمت هرگز روی برداشتم ام اجیر و معذورم و در این کار ازین صدر باقیه
 نه باور است نمی گفتند و نه باور است حاجت مردی است و سید اگر شما نیز لازم افتد و این
 معیت را تا من فراموشید بهمانا بجزایات شما نیز میروانم و این نیز یاد من است که کجا
 من و سید باب اشتغال داشتیم و نیز از ما میزد. است که باور است بچنان خون این صبر فقیر
 عزیز بهیار شده است و راستا سر سخنانی در راه بر رفت و کجا رفت ما را این
 داد شنیدم که این صبر فقیر را قدر نمانیم میگوید چه شکی بودم اگر غرضت از این است

منور و روشن بود و در دستم داده بسیار بیستی و در ابراج و عمارت زده جز همان زمین منیر
 بساط مالک الوجوه بار و جزیر باقی خانه در وقت حضرت باب مناسم بریند و ما بنها
 و بچین باکو هر چه می گزارا شدت و انبانی و ایوانی بر سر بنوا و هم والدی منیم در وقت
 در این عمارت حضرت مزر که سفرها دست خواند میوه است از مال و مال و ابر و عیال
 نصد و کمال و بسیار و بدل شده در مجال بی حال آن مرآت و محزون عمو و بنو کرده و
 رحمت نماند که کاسان نفوس ما بجهت در آنرا که سخن را بغیر داده و از عمارت ساخته اگر که بر
 تا در نظر خود میماند و ابر و شرف مییافته آقا سید مع ز نور ما در در مقام مزر
 هر چه مانده بود در نجاست برین مضمون اگر در زنده نماند بود در میان علمای مزر است
 امانت در افکنه که من ستر از کردید نه سبیه ماب غانف با من میگویند
 و اما بر کرد من ترا نجاست میهم انسان جایز انظاریت سیه اشتباه کرده با من و فتنه
 تو نیز اگر راه محض است باز است و از شنوات تو چه میگویند منفعه من چون نامه است
 در سیه و از مضمون اگر یافته در خانه است آن این است از هزار حافظ بر از خلق شده و ما
 نیز پس فرستاد من رنده عائق آنگاه توبه استعزالم استعزالم حرفی مانده با قاسم مع داده
 ای خست که گشت و از خفت بر افروخت که عکس و بیضی و در من حصار و عمو
 و اب دارجو و آقا سید مع در آن زمان یکی از اهل علمای مزر محسوب بعینت است
 هر وقت که عیند آنکه در نهایت است و خط اول و حقوق لازم و ایام ما با بر و در حال
 اول معزیر پس آقا سید مع حکم میزد از ابر و در حجاب منس و این خوانده

در وقت حضرت باب مناسم
 در وقت حضرت باب مناسم

الْحَوَائِجِ وَاللَّجُوجِ وَنَقْضِ مِنَ الْأَسْوَاقِ وَاللَّغْوِ وَالْمُرَاتِ وَالْمُرَاتِ

الضَّابِقِ وَرِسْ لَنْعَانِ لِيْنِ آيَةِ نَهْوِ امْرِ اَوْ شَيْءٍ وَنَدْرَسُ وِلَاعِ بَايَسِينِ مَعْمُ وَاوِيَا

وَأَمِيدِ ...

بِخِ لَعْبَةِ حَيْكَلِهِ لَعْنَةُ شَامِ خَانَ فَوْجِ لَرَانِهِ رَا لِيَقْتِ نَعْمُ وَاوِيَا مَسْرُورَا صَعْرُ وَاوِيَا

نَعْمُ رَا مَوْعِينِ كَمَا لَنْجَلِهِ سِتْ أَوْلَاوِيَا نَعْمُ رَا كَاتِ تَابِعِ مَقَالِهِ سَبِيحِ كَمَا جِيحِ

مَطَالِبِ بَايَغْرِ دَرَانِ نَجْرِ اِيْجَاوِيَا وَنَحْوَارِ مَطْوَرِ سِتْ حِدَاتِ نَعْمُ فَوْجِ نَعْمُ رَا بَرِيْضَا

وَأَمِيدِ نَعْمُ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَشْتَبِهَةِ غَاغِرِ مَانِدِ لِدَا اِنْقَاءِ نَعْمُ رَا سِتْ نَعْمُ رَا بَرِيْضَا

بَايَغْرِ وَاوِيَا رَا دَا بَرِيْطِ رِيَا لِيْسِ لِيْسِ غَاغِرِ سِنْدِ رِيْشَتِهِ بَعْدِ كَيْسِهِ سِتْ لَهْجَمِ قَبِيْلِهِ سِتْ

وَمَقَالِهِ صَفِ مَا تَوَفَّعِ لَعْنَةُ كَرِهَاتِهِ بَرِيْ رَا زِيْمِ بَاوِيَا سِتْ كَمَا اَوْجَحِ لَعْمُ رَا دَرَانِ

رَا مَانِ عَانِ اِيْجَاوِيَا مَسْقَرِ رَا مَيْكِ بَرِيْ رَا نَعْمُ فَوْجِ كَمَا لَعْنَةُ لَعْمُ رَا زِيْمِ بَرِيْ رَا دَرَانِ مَسْقَرِ سِتْ

بِسِ اِيْنِ بَرِيْ رَا نَعْمُ رَا لِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا سِتْ كَمَا بَرِيْ رَا زِيْمِ بَرِيْ رَا دَرَانِ

وَاوِيَا حَقِيْقَتِ اَمْرِ عَجَبِ فَا رَقِ اَلْعَاوِيَا فَوْقِ اَلْمَقْتَدِرِ رَا خَطَا اَرَاوِيَا بَرِيْ رَا دَرَانِ مَسْقَرِ سِتْ

وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ

بَايَغْرِ حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ

وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ

وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ وَاوِيَا حَقِيْقَتِ مَعْمُ رَا سِتْ

سرکه نرزه ریحان را با آن جوی آب بر آن غصه نه آن در معجزه و عجز و لوازمه زیاد است
 سه هارک با یک متر بنا و نجایش نرزه است و از آن است و با غلیظ نجایش سر میرزا مخرج از
 سینه نرزه است با غلظت افاد و معجزه از نظر کیمیا فی روایت کرده که چون ممکن بود میرزا
 بهر مع نرزه بر آن خویش را در مقابله بیکدیگر مبارک که حضرت باب غلظت فرود دهد و در
 خویش را آورد. محاذر سینه انحراف و از داد که کلید مبارک بود. صاب نرزه و
 سینه مبارک استی زسه الحق از استقامت و جان مشایخ جاب استی و معجزه شویک
 و از آن است زیرا که در آن حال که آن در بیکدیگر را مرا و نرزه جاب استی بغیر استی
 در ریحان و تماس بیکدیگر و چند دفعه دامن فراسبا نرزه سوزد و غلظت معجزه که را
 نرزه او بر آن کسینه که وقت جان بگردن جسم ببرد و بسیار مدد که در ناظر کفر
 باشد و این حال در نرزه بسیار اثر زواله چنین فانی و جان تا طرف
 من چینه الیه سر کشته خویش را میجسته و بر سینه مولای خویش را از سینه بجم
 چون آن در بیکدیگر در دوار قرار گرفت و در ریحان در مشقه آن آن اعمال نرزه
 از آن میان کنار کسینه در ساخمان نصیف آون زمان اش داد بیکدیگر
 نرزه سایر آن در بیکدیگر که فاصله نرزه و صلاب نرزه یا نرزه قدم تحت
 به خالی کرد. نرزه احوالت نرزه که بزمن نشسته سام خان نصیف جرم که نرزه
 صف او آن بسیار. بعضی زمان داد آن نرزه نرزه نرزه و خویش را
 نرزه و نرزه اول خیر کرد. در نرزه اول معجزه کردن نرزه نرزه

این است تا در سافغان و در سنیانی معذرت طلبید تا از کشیدند و بالآخر
 نعتی در این صیغه و حکمت که هزار قطره لعنت در فاصله میز وجودی او نیت
 با نکتی بچیک بدعت اصابت کند در سیمان باریک را قطع نماید با نکت
 عریس را انجام داریم حال نوبت میران است پس افاقان بکب غننه ار که بکند
 فوج فاصه بود و نانا برینه برتر ارتقا یافته در حرکت بند و نیز بقبوله نوبت
 حالت بعلتس برابر اجرا خوانمیه قدم پس بناد و اول طلب سه خدمت را در بیان
 برآ و کف بند و وضع سلطان را نیز بدید معلوم بود وضع بسیار بد خیر است و بد
 میت بود مردم برادر خوش عرض و ناموس سکینه در نخبه و جموعه در سر و سکنت
 با بجه افاقان نکت سبانه عریس را حاضر کرد در زمان داد تا معاصر عریس را
 با سر سباده است بنیاستند و کوسن بفرمان استیادند و بازان در بفر معلوم
 را بوزار سابق او نکت در اینجا حال حضرت باب عظم مسان فادر غلایه
 نیز بود که نزدیکان و آنان که بزبان فارسی استامجه مرستفنده در رفیده
 بران که در دست استیاد بجه از بسیار از زحام نینند و تماشا جانی خبر
 نینفینند و کفارند در لایع گفته در سلطنت که در آن نزد یکی بسیار موجود
 نتم یافت که در فبار جانب امین را که غیر از نهادت دادند در راه
 در لایع در رشته بوجانده از پیش که نشت سینه گفت حضرت اگر الم برین کجا
 نغم میز خود در مردم فرا هم از من است و قائم اینها و نشت در راه در نیند من

حساب زفت تا آفتاب بر از مشرق بیرون آورد و با آن حساب و نورانی که گفتی که او کب
 و نجوم حرکات به معنی شمس حقیقه کلام نمیداند میاید که نور زود است و بلکه کب انبیا
 بنیاد (نور) نگاه و سحر حیات روس بقیم تر از دیگر مالکان خویش ظاهر شده و چون
 در آن زمان فن ترسیم فتوحاتی در میان شیخ باقی بود نقاشی همراه قولسرها موجود
 است از قولسرها رسم نقاشی استی از آن در حبه بهمان حال که انداخته بودند
 نیزه یا نقوش بر روی آن که گذار حتمی در طرز حیایان بود اکنون مختصر با یاد و کمالین
 و هم حساب را که آن چند سنگی بر ساخته اند و نگاه رنده آنها را با جبار تر از معرفت
 که نقوش بر روی آنها نگاه را چون تغییر است عدیه آنها داد مله و عکس فتوحاتی آنها که
 در میان است باید بشناسند که آنها شمار نگاشته است هر آنکه در رسم فتوحاتی مانان
 است شمار نگاه اصع است آن صورت مرتبه است این معنی که چند سال بعد از حادثه
 سادات خیز زغان مکرر در آن مکتوب است آذر با بجان مغرب گشت عمارت برز برور
 نقاشی آغاز نموده که از قرار یک چهارم از متعین دیدند جماعت باینه بنهاد ریاضی
 نیزه و آن جمع را که سید باب را آنچه بعد از آنجا از زیارت مسکنه خیز زغان ملاحظه نمود
 حربه آنها باب حیات است که هم حکم کرد در پیش حرات طاق از آن که در
 ساخته که دیوار حجر که حبه مله بر آن بود است طاقها از پیش حرات ماز و باز
 بود و نظار منور گردید و در سال دیگر در حرات و خود سه سیر از قطع فانی کرد
 عقب اصحاب و توانی که کلمه است آذر با بجان مغرب بود حرات زیاد در طرا

برای خانه بزرگ که در قباح قلعه واقع بود بنا نهاد و در آنجا نماز عبادت شهادت گناه و تعمیر نمود

در آنجا برای خانه بزرگ سکونت داد که اکنون میدان شهنشاه طرز و این برای خانه کوچک است

و نیز روی آنکه معابد است سلفی (عالی شاه) احوال دارد و جنبه خانه قرار داده و در یک سو پهنه دارد

سه ساله بود در آنجا نشین و بعد از آنکه در آنجا از آنجا نقل مکان نمودند اما باز که جایند

این جنبه خانه ساکن نمودند و قباح را که در وقت حرمستان است و این صحنه صاحب دیوانه است

چون ساختمان صاحب دیوانه نیز تغییر یافته و آن عمارت قدیم نیز بقیع منهدم گردید است که آن مکان

صلیب کاه و صحن از میان رفته و زمین بزرگ و بیحد و بزرگتر تغییر است که باقیه و این صحنه بنا شده

است که اکنون از آنجا نقل بر آنجا است دارند و این صحنه زمین آن محراب بود داده میشود که در

بیت شهادت گناه که طرف غربی آن محراب است کوه است که کوه صحنه اسلام است

و از آنکه از بنا بر کفایشان و بجزیب کفایت میجو و بلوکه مسجد شاه امام شهر میگرد

و در بنا بر کفایشان که ابتداء این صحنه است اسلام است همانست معروف بحمام معروف

عالمی است و در آنجا در مقام مقام قنبر نیز از دم دکان مقبره بر مقام رود کوه صحنه اسلام

است جنوب کفایت میجو با منی توسط قدم بر زنده و بنا بر قدم روزی محمد از قدم است

و هم است شرق کوه شهادت گناه حضرت باب عظیم است حل لغت دیگر از زمان در آنجا

بلوکه شرقی عام بزرگ که از دکان بنا بر کفایشان محراب است و بلوکه صحنه اسلام با صحن

بزرگ بجایند و در آنجا کشته شدند و در آنجا محمد از زمین محمد یکم طرف شرق کوه شهادت گناه

است که عاریه شب زمین و الحاق کوه بدوران ساخته شد چون محمد است که این ساختمان

سوزی نیز تغییر حاصل کند تو وضع داد بسته

در همان توبه نبه صله قبیح در طرف خرید کوفه خانه برزاعی مخرج اسلام
سابق الذکر است و در تغییر حضرت - باب پنجم در عرق که سبق ذکر یافت برزاعی صخر
بیهودان شمر با بر بارگشت عیب زدند بران خیال بر روی شیخ الاسلام نامون کهمان حال

باب ۱

در تالیح از زمان یکی است بسفیدار خان نام از خوانین مرز روایت نمود که مادر پروردش بسیار
باید و مذهب هموار با هموم و هلو با نوس و شب زنده دار و متعبد شی از بهمانا له دشمنان
در سینه و مادر که کینه در از خواب آنچه کرد ما اهرت با جمال منگینه و هموار ناز شب سوز
عاشق بگریه و ناله مریدان در صورت کرم انسان حالات مالو است چون جراح از دست
بره زن را در منقعی ندیم در فرانس و فرانس گشته یافتیم من بهمان خیال عبادت ذناله و بند
و هر چه لسان علامت گویم که ار مار جان چو اسکندر مردم بوزینه این کلام است که گزیده فرج
را در است از گزیده تو چه حاصل شود ما در پیرایه و در کفایت برزنده کند که مراد عبادت که
بیش خواب بر لقا که مردم و مراد بر آورد است که در عین کفی رویا بر پیش نمود است عینه
نوم فالحه زهر اسلام اله علیها رویا بر بند در بازار بزرگ ترز که بر ایسته بازار بهشتار
بزرگواران و فرایگان است و میگوید حدیثا چه کنم و ذانور دیده مرا در این نخواهند
ذاتی که شش کردم که این رویا از صبر اضعاف اسلام است نور دیده فاعله زلف
از در است سال پیش در صحرای کربلا سینه کرد که در طبع غیر در راه بر کوه صومریه زلف

بنام خداوند عز و جل و در ایام محرم و در روز دهم و در وقت غروب آفتاب
 در قاسم نوبخت (بگفتند) و هم در وقت خورشید نجات سال پیش در خانه ما مسخر
 در آن وقت که ما با کسی رسم دادیم که حاضر شد نامش پستاد و سمعی و زنی از ابدت
 در آن وقت که در مجلس قوناق ما از بعضی از دوستان طلبه و علاقه داران که در آن
 سیاحت و این حرف را در آن زمان قوناق ما از آن کس پرسیدیم که در آن وقت
 حکایت نمود که من در اواخر حال از کس از منسرا که در آن وقت و برایت اسدی
 میگذرد و در وقت سفر مراد انگیر شده چون از آقارب و خویسار و آن وقت
 خوف نمودم که اگر مفسدانه شدت من میگذریدند مفسدانه بود از اعمال مفسدانه
 و کتب اسلام را از چشم بچه و در غلغله است عمر ما که در روز در جبهه خانه قم
 در حجره و این گفته سخن را شنیدن علی بن ابی طالب (جبهه فایز) که
 بر این خانه و نهادت با بوجبه خانه قدم در آن نهادن این بر این خانه واقع بود
 صاحب دین میزد از آنجا را آنچه ساخت که اکنون در روز به توحید صاحب دین بنام
 دارد (نگاه همه و در مدار برخواست و بعد از آن که فراتش در آن روز و در آن
 بسیار بکنی مسلح و در میان آنج که نفیرم بکنفر مرد زبان به افاد که با آن عیسی
 گویند مارت از عمیر و چه تر و زیارت بود از همه ایگان بر رسم این کتبی
 است و آن مرد زبان کتبی گفته او کسید بابت و بیان با مردین است
 حاکم وزیر نظام کسید باب را میرند بفر علی که ادعا نام در باب کسید

بقدر اسامی و اسباب شیخان و ائمه اجماع از تعرض سب و دروغان موهمان و محرم است
 رسیدن بیک که جزئی را و نام برود. مستظهر می نامید بیک است و حائزین کتاب حیدر
 برده اند و این خبر در سینه بر نه در جمیع رسیده مگر در عموم رسانیدند و اظهار با پیش
 بقدر اکثر و نیز مواجبه می توانستند بعلیا یا اولاد نامش بجهانند و جرم مکتوب محرم که معنون
 آن مستحق المال بود در نسخ عید یا خط غیر معروف نگاشته تنها بخانه علما دادند و بسایه
 مجامع عموم و حضرت اهل آنند که بتکرار احکام از مفهوم و مندرجا نفس بخوبی اکثر یافت
 در ظاهر بخنده آنان است باین معنون بود که اولاد اینند که جنبه لطم حضرت باب در مظلوم را
 در این کتاب آمده برود و آنرا در محلی محفوظ داشته اند که کتاب بخورد است چون صبیح
 اقوال شاد در حق حضرت موار. بجز و افرا بود این نیز از همان الکاذب است که با
 یک است و سب را نمیزد و اگر بجز واقعه از عظیم و سبب جز در زمین برماند چون خانه است
 این یعنی است که برده اند و اما اینکه میگویند که حبه امام و شیخان امام از تعرض سب و دروغان
 ضرر است این را نیز شهادت علماء اعلام است مگر این زیاد است و در حق شده اگر بخواهند
 شکر علی احباده العارفات و شخصها الکتاب انواریات الاخره معارف
 همانند این امر را در کتاب قلت در ساق نامند بجهت یاد و در این او میگویند که مستحق از کلاب در حق
 نداشتند بپس آن صورت که در تمام میباشند علماء باین اثر نیز جواب گفته اند که
 اشغال بهتعارف در کلام قرینه معتبر است نفس بنفس در پستان اشغال فرموده و فی اکثر
 نفس انبیاء از انبیاء اشغال شد. سب و قرینه انیه عاونا است که عویس نموی

بجگاه در صورت ایشان صلوات

و اختلاف ثانی در جهت عرض مقرر ساندلج و بیاید است زیرا که از یوما در ایام سجده عمیر درین
خصوصی از آن حضرت کونیه بعد از نماز است جناب ازین بطریق الله من قدر مغش علیهم حضرت مع نماز خوانده
و در جمع که خود حضرت معین نمیرد بوقوعی ساخت خود و حقن از انظار عانی سه دورانی دور از انزل
و بطریق ان برینکه باطل از من آمد و در جهت از نمیرد بوقوعی ساخت خود و حقن از انظار عانی سه دورانی دور از انزل

کیر است از ۸ مهر عیار و عیار او این چنین از رسته نجوم

و ایضا تقریر است خود جناب نیز از انزل است که میگویند لا فرقی است در بیان خود پس از
انزل ربایت کرده است که قبضه آن عینا ریح میجو

من دارم میبایم که سطر چند از بیانات صحیح انزل که در این خصوص در جزیره قبر لیس خود
من در مدت آنامم گفته بجایم در قبر از شهادت در یکی از بوقیهار خود حضرت باب
بن ام خودند که حسب مبارک را اگر خدا بخواند در تابوت از الماس کعبه دارم در جلوسه

قبره العظیم مدفون سازم و مکان را بنام خودم داشته اند که فقط من توانستم بفهم
کجا است حضرت باب در شهر علی بنجانان توانا شنیده شد و حسب ما در چند واقف کرد
برویم انداخته بخوبی که نیز دادن احباب ممکن نشد و حال کردیم من هر چه را چون صدق
الماس ممکن نبود و صدوق از بلور گذاشتم و در همان مکان که خود حضرت ام

بودند مدفون ساختم و آن محرم است سی سال پنهان ماند مخصوصا بهایتهای
بخیر معنی اما خانرا بنام خود داد و آنها رخصه صدوق را از خاک برون آوردند

ساده
و
مهرک
من
بافت
مذکور
مند
بر
بیک
اشنا
بیک
ار
راز
و غیر
ایضا
از حق
ماد

یافته و اگر اینکه معدوم گردند و مکانها برایشان سیدینه که مسدود می شود
 سید لعلها که در دیده اند که از شنیده اند ما فر تو زیم آن خرد مکان معجزه شجاعت
 بد مکانی است که حضرت باب تعیین فرمودند لهذا اگر کسی این معجزه را
 من دنیا در تو دیدم که با ما شجاعت از ما در ما خیم درج عالم بانه به هر چه گفته میاید
 نیست و مخالف با اوست اما مکان نوم که بطرفه بین اکتف میکند که هر چه شنیدم
 بدو در اسم و القاب هم میگویم که صبح از ل نشان بند که بطرفه سید پور رسیده و از کجا
 ندون بلور را بدست آورده و مضمون اخذ کرده و فرشته در حبه مخالف بود است تا آخر
 است اگر بشکند این غریب را با بی بیجان است این از جهت سبب تفاوت را در طایفه اما هر
 بی اندازه با وحیت دارند و قهر هم میفایند مشتمل موقعا که را با ما جو کردن سید لعل
 شمارش که هر خرم صبح از ل دور جبران میکند و میگوید که حبه سفید شده است و
 سید بهایشان است بر سال محترمین را ندانسته بنهم غیر ممکن است بزار در او
 هر چه با چه در سوز قرن پیدا شده بود چه لعل ممکن است که صبح از ل این منته
 از بزار بزرگ خود بهایه بنان نموده باشد در صورتیکه نهایت اعتماد ما با او است
 میگوید از اعتماد کاسر او سید بهایه است و نموده است هر چه سید لعل
 محمودیم در اینجا عنان قلم را در زینت بخشیم و حکم را بسط و قرار ایم تا آینه
 نسبت مایه ای که هر عاصد فریاد و مینو نگارند در این انساب و اسباب
 شمار مباحث نایم است نه احتیاج و استلال و بکذا مکتوف در سخن او است

که در عصر زمان دهخدا حیات ما اتفاق افتاد است و الا حقو ما امانت نمیشد
 فقط ذکر بیان واقع است نه اثبات حق و افعال بلبر در نظر داریم و نه امانت و در نظر
 در عصر دهخدا ما هستیم پس از ذکر این وقایع که اکثر ما پیش بر آن بر آورده ایم که از او
 است هیچ سوزن سخن ذکر این گفته است قصه عمر و فخر نفس ملکر را با بیان میگویند احمد
 ثالث تا در موضع حسد محاسب من نکره میاریم
 پس گویم سیو کلاسر و انو زحمتی است ایضا مشرب و از ادب و فقه در زمانه و مشرب مشرب
 و در بیان معصوم و چون تولدش در شهرت و حال پاک ایران اتفاق افتاد است طبعاً
 علیاً با ایرانیان رفوف و در بیان است در زمانه که در شهرت است و کوه در اوقات حرکت در
 معتمد بود با کفار و نیز حسنی و معاشرت داشت و بجزرت باب مسلم لاد است مخطوط
 چنانکه ویرا علی از زمین بجزرت توان بشود و با بدله او در گفت و قیام زمان آن
 حضرت و در کبیر آثار و خطوط و این است که از بجزرت است مردم افتاد است بجزرت
 بجزرت بجزرت و بسیار برده است و چون بر بجزرت است و بجزرت است و بجزرت است
 حضرت بجزرت من بجزرت به و عالم بیانی قدم گفته است است لازم است که میرزا بحر از آن
 طیفه زایب و وحشی بجزرت است تا بجزرت است عالم و بجزرت است تا بجزرت است
 معطل یا خدا و است تا بجزرت است بجزرت است بجزرت است بجزرت است بجزرت است
 بسا و است بجزرت است و طافا است یا بجزرت است از آن مملوک داشته و با بجزرت است
 و بجزرت است از آن مملوک داشته و با بجزرت است از آن مملوک داشته و با بجزرت است

عمر
 مشرب
 بجزرت
 در عصر
 ازل
 چون
 باب
 بر ما
 آثار
 صدرت
 و در آن
 سید
 اس
 و کما
 قبر
 عند
 باطله

حضرت و صرف مسافت را با برزخ قبر نیست و با نفوس ساکنه از غیر باشد اقله نماز را از آنجا
 مشرف سر وقت متراد دارد و بر روی عکس قبر نیز الحرف تعارض بر او شده و با آنکه در علم
 بر قبر است در احوال سبب اکثر حضرت حساب چشم متوقف است و محبوبین حکما چه بگویند
 در عین حال در این باب اشکار مفسدانه و بعد از آنکه اینها احادیث و غیر است و معمولات را از
 این جنبه جدا در همین ملاقات از او نیز رسید که آن توحیح حضرت باب کجا است و من
 چون سیاحت و موعظ لازم است آن توحیح را بر بنیم در بیان روح نام و لهذا حسب حضرت
 باب و حجاب این چگونه و ضرر و خیر میگردد. معنی که متراد از حساب و ممکن نشد هر گاه
 ترمانان کردن است مگر آنجا که وارد کرده معنی و حساب بعد از شهادت است مگر آن مباد
 تا عارضه مکرر اتفق باشد و بعبارة اوضح بعد از سوره امان و آنرا ضمن کلمات خندق
 صورت نوعی حساب چنان برقرار بود که قول اول روی از امان بر رسم تقاضی
 بود است و بعد از آن هم احیاء بر سر کستان و موافقین اقامت یا بکنند هر چه تفرق
 میداند و حاج سلیمانان بدانند و یا بکنند حجاب ازل بعد از تقابل و نجایند
 است مگر در غیر آن زمان رسید و حجاب این زود است نه در نجایند و سایر معتزات
 و احادیث که خود میگویند لا جواب امان است در فهم است که لازم بود امان را در
 غیر این جهت استوار کند و بتصیاح نماید و طلب مین و مخرج را لم بر کرد و بگوید
 که گفته شده و حجاب بود از حجاب ازل استوار نماید که اینها سرف است حکما
 این در حرام الحرف با طهر و مشورت است مدق تا بعد از آن است و یا بکنند و بگوید

حضرت رب شمس تابع هودن تعلقه از قطع است در حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که از آن
 سوار از دل از تو است شخص در وطن غالب بریت که میگویند لادار قرس معتقدان فرزند
 الا سنیاء بعد و نعم بتمام حق این سار همه مانده است پس از مرگت که زنج بلهنگ
 حایع بود هم بعدیات آن سوخته گشته و یا اینکه میر و بعد ازین کفایت آنکه اعلام
 است و در صحت این حق جلدی باقی محکوم دانستن بطریق است میان زبکها ریس اجابت
 در تلی که اگر به قرآن یک راهنار دیگر در میان خود بود محکوم و زرم سبب است خویش
 من حیث الاماره در هر دیگر آن نموده است و هم برار تعلق صبح از دل در میان حایب آقا
 میرزا میرزا که این مسئله نیز از مسائره مانده تا آخرت که بالطبع و بعضی حارین کرام
 این کاتب فاضله در از زنده آید و احصا بعد از انانین محبت به اطلاع خواننده بود و
 محض خدمت بیات عابسه مجبور و ناگزیر از ذکر حضرت انیم و لو اینکه کدام بطول
 و جایزه نهم بر آن میرویم و در المصدور با مختار میگوینم
 باید است القای که از حضرت بر ما حضرت من لیله اله بومنین عطا و خیات
 شد است فاقبا علق بعد در اسم صاحب لقب مساور و کیسانی است مانند لقب
 عظیم بن علی بطاهر که عظیم بن علی در عدد مساور است و در هر مورد است عدد خود و نام
 در این که لقب میرزا است فرید و فرین ناک من لیله است که در حضرت باب عظیم
 لقب در این که با سه مساور است هر چه گفت بنج است طبع و تمیز و حرف ناک
 در بومنین من لیله عابسه و من است که زنج آن در هر جای دیگر زرم خواننده یافت و مانده است

از ک
 ت
 از ا
 سنا
 در و
 طبع
 بقا
 صفا
 رید
 زرف
 بر
 ح
 حرد
 کد م
 از و
 آت
 میرزا

عبدالله بن محمد
 بن علی بن محمد
 بن علی بن محمد

زلزله لغت جناب سرزاد حضرت که ازل یعنی در کتب سابقه در هر دو سر است و در بنیاد
 شده است که لغت جناب علم دریا صبح ازل نمودم داشته و واجب فرموده باشد تا
 نزل است پس این لغت صبح ازل و از هر کس سینه انصاف است و چون بعد از
 شاد است حضرت باب علم ابرسان از خود مکتب فرستم و در هر کس از لغت و سابقا در لغت
 در وضع ازل میان آن حضرت و حضرت سید عالم و در هر کس بود در زمان اول
 طبع در لغت و هایت و خودت برداشته و چون رجال علم حوزة بان خاصه
 بقایا حروفی که انان را اولاً بیان و نظایر توحید و لغت یکدیگر توحید و
 لغت روضه لغت مرقیه و لغت ملحقه و لغت عروا نام که در هر کس به یک
 ریاست ازل فرموده و صراحتاً گفته که اولاً در بیان دیگر از هر دو لغت و لغت
 زلزله است بر سر اینها را نور من الهم که باید و برادر با هم تا نیا ازل از برای است و
 در هر کس لغت حضرت باب علم هر کس در لغت و لغت در هر کس لغت از حروف
 و ساکن و مظهر باشد و در این باب بلا و حروف هر کس در لغت بازل لغت که در این
 زلف هر کس بود و لغت انان تو باید در هر کس ساکن و مظهر که انان را اولاً است
 این لغت را بر سر اینها را نور من الهم و بیاید مرا غدار و جناب معتمدی غراسان و میرزا
 از لغت هر کس در لغت سید عالم خاضع و خاضع باشیم و خود را هر کس در لغت
 اقیانک ثم لغت لغت ثم لغت که خزان در هر کس که جناب هر کس لغت که
 زلزله و لغت از هر کس در لغت انان لغت انان لغت انان لغت انان لغت انان

با محو رجال بان در عرف مکتبه که غیر ممکن است تا نوشتن را تحت ریاست مرزبانان

بسیار هم در سن زنده اگر چه در علم حضرت و در علم و تفصیح در نزد ایشان حضرت باب علم

روز بیستم در علم از زخات نیاید کشیده. هم لا حرم هر قدر از لزل بد و سیدار شود

و بدو دست از دست کشیده آخر از مرقدت شد طریقی را با نوحی که از شایسته احباب

امیر المؤمنین رضی الله عندهم بعد میان در حضرت در غیر حقیقت که سوال کرد بود

منتهی شده بود در هر کس کتاب تاریخ علم بر زبان جاری گاشتا را که بود در خطبه اهل

در زمان طبرستان بود از لزل باز تصنیف دانسته غیر در دست که در معنی این حدیث

همیشه رشته بحر کشیده. و در هر کس که با کعبه است مقصد است در زبان بزرگ از قدرت آن

حدیث یکی نیز است نور شرف من صبح که از لزل فیلوج علی هذا کل التوحید

فانما و جمله ساقا گفته سه بر عهد نفر را عودت سکینه که عودت از سجده است و با خود

حضرت رب بر بند فزرد. نفر مکتوب که یک در حدیث میبرد و عودت فزرد است از آنچه

و آن را با علم توحید و یا هر توحید نیز سکینه و توحید این مقدمات این معنی که اگر ای

از برای محسوب است لکن نه از آن مرایا است بلکه این مرآت است که با هر عودت مراد است

باین دریا که توحید از آن استعاره و استفاضه نماید چنانکه در حدیث میبرد و در حدیث

برق بر وضع لذل فیلوج علی هذا کل التوحید لذل. اکنون میگویم که رجال بان این استلال

قانع شده یا نشده لکن آقا میرزا محمد باقر از لزل اینها را بلیغ یافت و این لفظ را

در موضع ایشان حکم کشد و شاید کسی این استلال حضرت من حجتی انور را بود

براند و اعجاز و شایسته آنچه بدانق افاد بعلت دارد من نقصان نیز است
 است هم از آنکه معجب باشی با شک و حق علم را تو که میگویم در زمانه
 میرزا احمد ولد ارشد جناب ازل در حال تالیف بود از خواهرها مستخدم نعت
 بعد از جناب ازل میرزا احمد و هر چند این سیاق است برادرش که در قرآن است و مثل
 بر سبب ماتی من بعد یک اسم احمد و این از آنکه میرزا احمد در حال تالیف
 تالیف در وقت فوت نه این از زمانه کتب مترجم کرده حال هرگز میان این
 استدلال با فقره مدیه همین تاریخ در این موضع کتب نظر انجامیده

بر فرضه بر لوح تویم

چون روزی در جمعه خوانده و بعد از آنکه در چهار مظهر نیز در کار خندت درم آفتاب
 در زیر گرد و خاک لاله بود و هر چه تو میسوزی که در حروف هر روز تالیف میباشی
 و در کتب فانی نیز خوانده و اینست نمون که آیا در تصاف و ریاست من و تو با این خبر دفاع
 میخواند که حسب مظهر در کار خندت میماند و ما با شرف از این کلام اگر چند نفر از این وقت نماند باشد
 باید حسب مظهر از آنجا که خندق بیرون آید و در حله بر اینست که هر آن کس که در علم
 فانی را در استماع حکایت و هر چه تو میسوزی در حق جنس حرکت است و هر چه تو میسوزی که در این ماه جان بود
 در آنرا نماند و از این خبر هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است و هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است
 بر این سبب است که در کتابت و هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است و هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است
 در این سبب است که در کتابت و هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است و هر چه تو میسوزی که در حله مظهر است

دیگر استعدش رسیده و بجم و تپه صحرایه از هر طرف که می آید و تا سال ۱۳۰۸
 در حالت حیات بود پس هر سال تا آنکه که با کله ترسم و خفاوت داشت مطهر
 میان گذار شده گفت ریاضه بر این طاقت خمر طرم است با حیدر مطهر را بر آورم و یا این
 کشته شوم هرگز زاهدی در این تخان از او مسیح است داشت که هر سال تا آن سال
 در این کاد نوبت گذار است پس در این تخان غلیظانه و اندر در این تخان نعت گفته و است
 از خود آنگاه هر بار که در آن تخان می رفتند و نجافت و هلاکت نمودند و تا در اول
 صوفیه و اولاد حیدر از آن در آن ستم و نیز از آنم خدمت ما چند بار و نیز در آن
 و شب خویش را بسلاح جنگ مبارک است و با هم از کسان خویش و در آن هر یک سلیمان قان
 و حسین نام از نوین سید و با آن هر که در آن ستم است که آن در آن با هم از آن
 خسته سال ماه سبحان سال زنده که است کبار خندق حرامینه با سلیمان معتم
 بر این و محافظت بر آمدند و طرفین دست آلاست صحرایه و ضرب بر زنده هر بار مانده
 بر آن که بخرم دانم کنم بر سینه در آن یک نفر از با سلیمان را معتد و بر او
 رفرنگ کرد و منهم که از آن بزرگانها در آن است و حیدر بزرگ بر آن بد است
 میان حیدر و حیدر حسین سید و در آن هر بار سلیمان قان و با این پس
 حسین بنا صدف که رسا شدند و بحد دو و هر که در آن نیز گویند و یکی از محمد است که
 و بعد از آن است در آن با آن هر که از آن که در آن کارخانه و آویز باقی معلق

هر که از آن ستم و حیدر ستم و حیدر از آن که در آن کارخانه و آویز باقی معلق

نشد اما آنچه در این سفر شد و در آنکه این حضرت حاج میرزا آقاسی

ناتوانی در یک سر قرآن با طرز یاد بر اسم انعام و حق الزعمه بخشیدند و عجب بود که سینه که

در عهد حبس بود در آنجا بر او به مجازات در حاکم مظلومیت مقول شده آنکه حاکم

حیال خان بپوشیده شده است که در هیچ تاریخ الفهرست آن دیده و شنیده نیست است

در ضمن حوادث شده است وقت پشته پشته بیکم عین مملکت نیز در آن سال

جز وقت عام باب حاکم برقم بریایه معتقد است و حکم الهی را طهارت بر بار غیر الهی

در سال بزرگ و در وقت پشته چهار کعبه است آذر باکمان مکتوب کردید و کلمه الوه

مانند داماد که کریم راکت که هر دو در بزرگ بار الهی است و در سینه

اما بعد از کار در بار و فساد روند در این در طراف خانه حکم الهی بار بره رزق

دو در آن زمان در هر وقت بزرگ نمیدون پسندید رنگ عمر صنوبر شده باشد معتقد

سینه نه در این نیز قاعده هر که عصبه در اسیان باین سینه بطریق و شیوه

نادر و صنوبر در اسواق و سایر بزرگ سینه

لیقظه پس از تشریح صدوق آنه و حبه مبد که رادر صندوق نهاد و در حبه آن حضرت

حسن آثار تعمیر که می کرد مومنین خاص و خاص حضرت است سینه صوفی و در هر که آید

ست ثابت رئیس دولت و شخص نافذ الهی بود در سینه و سینه راز مومنین میکرد

عمر بر زاهد جمع صنوبر در کت بختی بعد از پسران و بر بود است عامر صنوبر
سارک کردید بود در طهران ششم حضرت است می الفهرست (سینه) نام

بر جهت کرد...

و اما احدیست هم در این بود که بعضی را گمان رفته که حسب معاینه این از غیب

ملک و آنحضرت انکار یافته است و بنا حسب ملکه را در صدق کند که گفته که لهران کسیر

داشتند لذاین خبر استناد و عارض از صدق و صواب است و از این است ملکه صدق است

منع اقدس که در قلم اعم رفت نزول یافته است در اینجا زینت کتب و در این بحار الوالد

سبح می بریم قوله تعالی و تقدس

اِنَّا مَكْرُمٌ فِي عَالَمِ مُحَمَّدٍ قَبْلَ عَلِيِّ الدِّينِ اِسْتَرْجَحَ الْحَمْدَ لِلْحَبِيبِ وَ دَعَا

بِنَصْرِ وَ حَيْدٍ وَ حَيْدٍ وَ ظَهَرَ لِعَلْمِ سَيِّدِ السَّرِيَّةِ الْوَهَّابِ لِيَهْدِيَ الْعِلْمَ

الْاَعْلَى بِاِنَّهُ فَاتَرَ بِمَا فَاتَرَ مِرْاحِلُ قَبْلَهُ وَ زَوَّادٌ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ

الْاَنَّ اَنَّ عَلَيْهِ بَعَثَ وَ بَعَثَ مَلَكُوتِي وَ حَرَّوْتِي وَ اَهْلُ مَدَائِنِ الْعَدَلِ

و اَبْرَصَاتِ بَنِي

و اما اینکه اول در بیان خویش در توضیح هر چه در غرض ملکه ظاهر شده شرح کنند

است که سبب حیرت است و معلوم نیست از چه صافه کف شده و از کلام

بیان فقر و روایت و غیره است زیرا که کمتر تا بجز در دفع امور متروک یافته است

که کفارند و آنرا بدیندیش و معلوم نیست که در حالت بیای از او در اینجا فقر و

سوره است از جمله حکم سلیمان مان افشار گفته و هر سلیمان فان سوره

است و در هر ایف فشارت و غیر سلیمان افشار و الله و صافیه ن برت

در شرح حال این شخصه به یحیی ماکو بسجین هر قی توتم ایست و کنیز ایشان را
 حاجه سلیمان خان را که بخوان علاوه بر آن معروف است و کوه چرخان در بزرگ در قریه
 سعادت صاحب الله که شرح آن نیز گفته شد درید باسم هر شهر دارد و از آن
 در بزرگان بزرگستار سیرت اداره در این بزرگان که عالم هر قی که بخوان ایشان
 معروف و از سلسله سادات بزرگ است اگر چه است همیشه است و گفته اما بریت ملک
 سلیمان خان در طهران در جانب حضرت جواد که نسبت بزرگ مبارک و معتبر نفس ملحد
 در فوج حاجی سلیمان خان در همان روز بیشتر و هم سبب ملحدخانه کلان و ساخته شده
 صدوق در آنجا در وقت حاجی سلیمان حسن و قی مبارک را الیهم ان تمام او
 فردا فردا به عهد ساس و در وقت کادان مجرکه صاحب سیرنا بحر ازل است
 بویک حقیقت هزار روز که عام صدوق مبارک است بزرگ بزرگ ان حاجی سلیمان خان
 بنوعی اما صورت داشته باشد عام نفس شهر خانی که سبق ذکر یافت حسن اما
 لغرضی بود و حاجی سلیمان خان مدتی قدرانی حادثه شهادت در بزرگ بود و اما حقیقت
 حضرت باب عظیم را از آن که بسجین حجه سرباز خانه نعت و کج تر از لعل معجزه و حاجت
 در نزد آن و سرفتن نداشتند حاجی سلیمان خان در عقب یالی و ایام سرفتن
 و نبی نیز با سبب ایشان تغییر وضع صورتی در هر قی رفت اندوخت و در حقیقت
 را در روز شهادت که طهران بزرگ از آنده نشسته و لام و کمینه حاجی سلیمان خان
 است شهادت بمان تری و مگر خود میرزا علی صدیق در آن وقت مدتها در خانه نگاه داشتند

و حال فرزندان جوانی نونه بود برادرها علیخان معروف بخان قراقرم رکنه ایان
 و زود چشم منگور و لکن کهنه کسی ظاهر در محاسن هندو دراز حالات هر
 سلیمان کب الطبع از دور دراز سایر افراد آن خانوایم محترمه معصوم و نجیبان
 ملهز خاکبکله ترتر و زرقه صدوق در آنجا ساخته شده است و از سا غنکله
 حیات ملهز را فخر نامه و حمد شائس از کنار خند ق برداشته و بکار خانه
 قیود باقی رسانیده تا عینیکه صدوق مبارک و احسن آقا نورانی
 و بگویند و مخالفه فاجره هر نفر تسلیمند از طرف عرض نماید که در این باب
 گزارش بدار گشته است بود در تهیه مژومات و ساعتین صدوق و جایگاه
 فخر هر نفر و علی سلیمان خان موافقت و مشارکت داشته و در اینک
 صدوق مبارک حسن آقا نورانی میولا غیر عموم اجار آوز باجانی
 اشاق غنکله دارند و اگر چه لغات از حسن آقا را نیزه معلوم لکن فرمان
 در آنجه و در آن مسکن و در آنجا که بیوت در حال حیات رسیده و در
 و باین قدرت معروف و برین بویست و بخت مشا با لسان بهم است
 و علت حمد این بجه که چون صدوقها و احسان ملهز و بفرز و سلب صدوق است
 که بین عموم تساوت نبود و از آنجه صدوقها برای التجار تعبیر نموده
 که عینکده بجهه تصور میکرد که همه آن حبه لسان باشد بکده مال تجار
 گفته اند که در آن زمان غیر و در مال التجاره باین نظام در وقت نبود که

۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

زانکه مال آنی را بپوشید راه امن دشمنی بجایار بکار بر مسیله ایچانه یا چنانکه از
 حضرت و از آنرا (کول بست) گویند و در وقت ابران باشد یا از آن خارج کرد و اگر
 نظم بجای است آن در ایستگاه راه امن دشمنی باشد که در الوهوان الحجاره را با بار
 و بار از آن مرکز دارد گشته و صاحبان اموا را رفه حقوق مگر که صادره مال الحجاره با
 بوز نامه و وقعه و غیر بر تجارتخانه خویش عهده شد استمداد عمر و غیر نماینده و یا بجان در
 عین کبر خویش کول بست حقوق و غیر از آن دریافت نمایند عین مال الحجاره را بچند
 در شب چهار باری از دفتر شتر و سب و ستر در آن کون دارد و خارج میگردند و با آن
 مال الحجاره را در آن گم میگردانند و با اساق مرافق مال الحجاره را بجای
 از شب شتر و سایر و در آن کون - در شب حال بیدار و در آن میسایند که گم
 در لهم باشند و این وجه است که می آنگه ندادن کرد سوگند و سوگند که صاحب مال بان
 از سبب و هم آنگه دادن و گم کردن در شب تسبیح که این عمو را بر این است
 با نزهه از صنوع و از حرماست بر غیر محسوب که نصف قرن پیش از این مستحقین کرد
 و مالدار نامی نظیر کفار و عیال در آن منابر مکتبه سلام و الله اعلم که حق بگو
 از زمانانی که بر محبوب است و اگر مع الصباح از خانه و کما سانه خویش خارج شود جهت
 بپزد که کچر یعنی آفرین کرد که بگفتند باید در هر روز و بفر کفار و هر که از روز خطر عظیم را بر تو مقبول
 عشق الوقوع است حضرت در وقت حماسه آنگه جماعت و علمای است در روز ناز است
 بپزد از آن که بپزد از آن قارب و عیال از آن را با محو از آن است در آنجا - امام

مؤلف
بسم
سلطه
راما
موج
دش
بهر
دار
ک
م
و
ر
وا
ر
ب
ر

در این کتابت میگردید که این است فترت از هفت از دار دنیا از حضرت امیر مومنان
 و امانت و استحقاق کرد. بمو اوقت نماز خواندن روز عبودیت. شرع و فاضل میگرد. هر منصفی که
 در این راه اسلام در همین زین افتد کم کم بخدا ایام میرد و در عبادت او در مستغانه نماند
 و چنین بکنید در همین حال بخار بجهت همه روز و فلاح و باینکه سخن شافع و نور بر آن
 چه قدر بلوغ و تکمیل میزند هر این روز کعبه روز در نظر دارم که قسمت فترت از تجارت است و
 نماز قاجار محرم ما بعد که مال اجماع را از نظر که دادن ملیرا کنند و نام این قسمت از نماز
 در (قاجاری) معروف بود که اکنون نیز بقیله از آن در طرفین روضه خانه که مانی در آن بود پس از
 هر یک از اینها واقع است بر وجود آن است و کجه محافظه از آن در این مال اجماع. از آنکه در بعضا
 حالت در هر عصر از معاصر و طرق و اشاعه و به زبان با سم (را بولد) کما مشه و بعضی با آن
 آنان بیفایده معین ساخته بعد و نام آن را به راجع بود بود مگر در آنجا که منم بود
 عین خبر و در هر دو طرف و در آن حال و انتقال خبر توبه گناه و جبهه بفرمان را نفی
 میگردید و اگر خبر از مال اجماع و لوه و غیر است. و در زمان بدین جلد زمانه و سینه
 یافت میشد آن مال جمله سکیت و صاحب آن در عرض با نبردش و افند مصداق واقع میگرد
 که اکنون نیز این سینه خبر و این خبر را که مال اجماع بدست چهار زبان ملک
 نیز که حاضر آن است جمله حرکت میگرد و بحق با وضع یک اعتبار تنها که بر این معین آورد
 و این معین حاضر در است و با اینها بدین عهد و لابیر به عصر و بوقوع عدم صدق ندرهاست
 چهار قسمت بعد جبهه و الحاله تمام ششم با کجه نظر این همه است که در هر ضریق مبارک کرد

در بیان آن حضرت که در کتب ائمه است از آنجا که ما را در آنجا من بوم
 در بیان آنکه اعم از آن طرف و تاریخ عباد و نافع بود عاصم صدق مبارک شده و عباد
 در اسناد آورده در طهران کعبه است بهایه تسلیم نمود در جهت خود و اگر آن
 ما درین کتب و با شریک ما در خانه در دست حسن آقا که در من و امر خوشان
 بودید و این بود کتب دیدار آنکه معام با در پیش شنیدند و عباد در آنکه نمود
 در پیش خویش نمود و کرد که شاید این صدق مال آنجا که هر است که در من
 هر در طهران بنظر حجت رساند یا متعلق بجهت است که از حق که معاف است
 و این معنی که این است از نظر سلیمانان رسید و غیره سیاحتی است نزد آنجا که
 پس از آنکه این طور که الحاق با کتاب و حساب آن مینماید کشته ایم و از آنکه
 که آنکه رفت تصنیف با تصنیف بر خویش هموار نمود و هر سلیمانان را با بنظر صدق و معرفت که
 به نام آنکه در دست خوشان است و چگونه است و تحقیق در این
 اینکه او در آن کتب است که صدق مدتی در خانه عمار احمد مینماید مانده و عباد
 در عبادت حجت بود این نیز مانند از صدقات خود او است که بر آن منظر است
 این کتب را من باب تمیز عرض میکنم و کرده است تمام امانت نیست معروف است چگونه
 در این کتب عبادی سیاحتی با خود آن کدام امام بود که در تمام و خیرین را با که عباد
 با او داد که امام نیز بنظر خود شام بود که عبادان صریح و خیر بود بر یک بود که
 است خود در آنجا بود و با بنظر حضرت است و اتفاقا کتب است او که در

کتب و محلیان خیر اندیش چندین کتب از کتب قدیم است که در جمیع کتابخانهها
 موجود است

در تاریخ فانی بنامه این قصه است اولاً عهده میماند و این اوقات بزرگانند
 و بعون برادر بزرگش عهده تفریحش را جلو میزد و تا آخر عمرش را در نظر عهده
 عهده تفریح میماند و سکن عهده او بجز تجارت است میزد و باقی عهده او
 و سایرین میماند در همان عهده تجارت با او اوقات دوید و بزرگش فانی عهده او
 میماند در بزرگش تجارت است که در زمانه آقا میر سعید قاضی بود و اکنون اهلوت آن
 در زمان رساله تجارت گمانه دارد و عهده سکونت میماند بزرگش و بعین عهده او
 عهده او در حمایت دولت روس بود که عهده او در حمایت روس بود و عهده او
 بزرگش در اوقات پایه و پایه چوب نخورد تا از کشیده و این گفته نیز تا گفته تا از کم
 سایرین ایران چوب اقامت عهده او حضرت بهایم و حضرت سید احمد از تبار تابعیت ایران
 منوچهر و عهده او سید عت مطلقه بهایم ایران بهیچیکه محرم عالم و نوح احمد از
 خاک پاک ایرانی طلوع و ظهور و منور است و این است را از اولین مغفرت بزرگ و بیانات
 شرک میماند و چوب واجب الهامت امرت و دو لایه خویش از تبار تابعیت است
 ایران اعتبار سفرنامه و اگر تابعیت حل اجانب هم چو بارمانه بکنیس روس
 و عهده او اختیار بگردند و عهده او بهیچیکه مصائب الام از تفریح است و عهده او
 و از سال منتهی به عهده بقیده استان اجساد مله و بعین عهده او
 جمال مبارک از لهران آن صندوق مبارک از خوف تعویض و رحمت سلیس با

میان
 حد
 ار
 است
 نقا
 دراز

کیش و صلحین خیر از این عهده است که در عهد تفریح است و سوادیم در جمله سال که بگوید

مباحث معروف است از هم فرار یافتند بهایان جزای چه تمهیدات نمودند از آن

مندی با یکدیگر و دیگران نیز تا اینکه مباحث مستغنیان را که در صورت

بجهد و در وقت و بیرون تمام کردیم بعضی العلماء قبل از آن مفتوحاً

آن زمان ممانعت نمودند از عادت ما در بیان و بیان و نیز از صورت و اینها و اینها

تأییدات بسیار است حضرت باب علم نیز در ضمن این مختصر مراد خواهد بود

از علما و تبارک و تعالی و حق تعالی را به علم و خیر بوفیق و معین

تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی

تو ایام ملک العالی
تو ایام ملک العالی